

## فصلنامهٔ لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال پنجم، دورهٔ جدید، شمارهٔ پانزدهم، بهار ۱۳۹۳، ص ۲۳-۱

پژوهشی در اندیشه‌های سیاسی اشعار احمد مطر\*

احمد رضا حیدریان شهری

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

### چکیده

در میان شاعران معاصر عرب، احمد مطر از معدود شاعرانی است که زندگی خویش را وقف ملت‌های عرب کرده و در اشعارش، مردم خفتهٔ عرب را مخاطب قرار داده است؛ وی در سروده‌های برجستهٔ خویش با نام «لافتات» (پلاکاردها) - مانند «قرآن» سرنوشت عبرت‌انگیز اقوام عاد و ثمود را باز می‌گوید - قاصد تجربه‌های تلخ همانندان عاد و ثمود است تا از این رهگذر، یارای آن را داشته باشد که تودهٔ مردم را از خطر حاکمیت و فرمانروایی تباهی و فساد، زنده‌دار دهد و مایهٔ عبرت آیندگان را فراهم آورد. از این رو، مخاطب شعر مطر، طبقات و گروه‌هایی خاص نیست، بلکه مخاطب شعر او تمام ساکنان غفلت زده سرزمین‌های عربی هستند؛ چرا که شعر او، تصویرگر عشق و ارادت او به مردم است. در جستار حاضر، پس از نگاهی کوتاه و گذرا به زندگی احمد مطر، در مرتبهٔ نخست، چهرهٔ مردمی شعر مطر و دلایل مقبول بودن او و در مرتبهٔ بعد سیمای سیاسی شعر مطر و مهمترین عناصر ایدئولوژی سیاسی شعر او را مورد توجه قرار داده است.

کلمات کلیدی: احمد مطر، ملت خفتهٔ عرب، حاکمان فاسد عرب، بیداری.

\* تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۲/۱۲/۰۵

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۲۶

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: [heidaryan@ferdowsi.um.ac.ir](mailto:heidaryan@ferdowsi.um.ac.ir)

## ۱. تعریف مسأله

احمد حسن الهاشمی در آغاز دهه پنجاه (۱۹۵۶م.) در روستای تومه، نزدیک بندرگاه بصره چشم به جهان گشود. کودکی خود را در میان نخلستانهای اروند سپری کرد و در نوجوانی - چهارده سالگی - سرودن غزل را آغاز کرد و بر اسب تیز تک رؤیاها و آرزوها سوار شد؛ ولی خیلی زود، آنگاه که اسرار میان حکومت و ملت، بر وی هویدا گشت، خویشتن را در گرداب اندوه عرب افکند. مطر از آن دسته سرایندگانی است که قسمت اعظم زندگی خویش در تبعید به سربرده است؛ از عراق به کویت و از آنجا به لندن، در کویت، سردبیر فرهنگی جریده «القبس» گردید و در القبس بود که با کاریکاتوریست مشهور فلسطینی، ناجی العلی آشنا شد: دو تبعیدی در کویت که آنجا را به قصد لندن ترک گفتند، ناجی العلی در نهم اوت ۱۹۸۷م. در لندن ترور شد و احمد مطر، دومین تبعید زندگی خود را به مقصد تونس آغاز کرد. (عایش، ۲۰۰۵م: ۱۱-۱۵)

نظر به نقش سیاست در زندگی مطر و گرایش خود او به طرح مباحث سیاسی و باورداشت رسالت اجتماعی برای شعر و به تبع این باور، تلاش برای ایجاد بیداری اجتماعی در میان قوم عرب به اشعار او رنگ و بویی سیاسی - اجتماعی داده است. این نوشته بر آن است تا ضمن واکاوی سروده‌های مطر و ژرف ساختهای برجسته سیاسی موجود در آنها بدین پرسشها پاسخ دهد که بنیادیت‌ترین سازه‌های شکل دهنده ایدئولوژی سیاسی شعر مطر کدامند و فرآیند «مردم گرایی» چگونه در سروده‌های این تران ساز نغمه‌رهای نمود می‌یابد؟ برای نیل بدین مقصود، نگارنده می‌کوشد به بازخوانی تحلیلی - روانشناختی اشعار وی بپردازد.

## ۲. پیشینه پژوهش

احمد حسن الهاشمی معروف به مطر، از برجسته ترین سرایندگان در حوزه ادبیات پایداری عرب در عصر حاضر به شمار می‌رود که با وجود برخی نوشتارها و پژوهشها درباره وی، مایه ژرف نهفته در سروده هایش، بویژه در گستره بازکاوی سترگ اندیشه‌های سیاسی، نگارش جستاری جدید را طلب می‌کند؛ چرا که در زبان فارسی غالب مقالاتی که درباره احمد مطر نگاشته شده است، در بررسی مردم گرایی شعر او، بیش از آنکه به ایدئولوژی سیاسی مطرح در اشعارش پرداخته باشد، به سوگیری دینی سروده‌های او و مسأله تناص در آنها اختصاص یافته است مانند مقاله «روابط بینامتنی قرآن با اشعار احمد مطر» نوشته فرامرز میرزایی و مقاله

«داستان پردازی در اشعار احمد مطر متأثر از شیوهٔ روایی قرآن کریم» از احمدرضا حیدریان شهری و کلثوم صدیقی و....

### ۳. بررسی جایگاه «مردم گرایی» در سروده های احمد مطر

احمد مطر، شاعری مردمی است که خود را وقف ملت خویش کرده است؛ لذا سخنوری نیست که نمایندهٔ قبیله‌ای معین و صدای تبلیغات حزب و گروهی خاص باشد؛ وی ابری است که قطرات بارانش، تمام شوره‌زارهای تبار بشری را سیراب می‌کند و پرنده‌ای است که آوازهای خود را ارزانی تنهایی تمام مردم می‌کند. از این رو، مخاطبان شعر او فقط افراد یا طبقاتی خاص نیستند، بلکه مخاطب شعر او تمام مردم هستند. (مطر، ۲۰۰۱م: ۱۸۸) از این روست که شعر مطر مثل اشعار البوت و شاملو و حتی اخوان ثالث پیچیده نیست. معادلهٔ شعر او ختم به مجهول نمی‌گردد،  $X+Y=Z$  بلکه ذهن وی از آشفتگیها گذر کرده و ما برای فهمیدن شعر او نیاز به خوانشهای مکرر نداریم که مثلاً ارتباط معنایی عبارات X و Y در کجاست، بلکه شعر او واضح، روان و ساده است.

چنین شاعری می‌کوشد سیاست را به زبان مردم بازگو کند. «رجاء نقاش» در این باره می‌گوید «چنین به نظر می‌رسد که هرکس دیوان پلاکاردهای مطر را ورق زده باشد، او را صرفاً به عنوان شاعری سیاسی می‌شناسد، آنجا که می‌گوید: فأنا الفنّ وأهل الفنّ ساسةً فلماذا أنا عبد و السياسیون أصحاب القداسة؟» (نقاش، ۲۰۰۵م: ۳۸۷-۳۸۸)

اما اینکه اندیشهٔ احمد مطر را با اندیشهٔ متنبی برابر بدانیم و گفتار رجاء نقاش مبنی بر اینکه ابیات مذکور، تداعیگر سروده‌های شاعر برجستهٔ کلاسیست عربی أبو الطیب متنبی است - که زندگی خویش در دربار دولتمردان به سرآورد (الفاخوری، دت: ۷۹۰ و ۷۸۸ و منوچهریان، ۱۳۸۳ش: ۱۲-۱۳) - جای بسی تأمل دارد؛ چرا که میان متنبی که شاعر دولتمردان و حاکمان بزرگ و در طلب قدرت بود و بسیاری از سروده‌های ستایش خویش را با امید رسیدن به حکومت و فرمانروایی ولایتی سرود و میان مطر که شاعر مردم و ناقد دولتمردان عرب و سرایندهٔ دردها و رنجهای اجتماعی است، تفاوت وجود دارد. از این رو، صرف سیاسی بودن اشعار مطر و سخن گفتن با الفاظی که ممکن است نظیر آنها را در اشعار متنبی یافته شود، نمی‌تواند بیان‌کنندهٔ یکسان بودن اندیشه‌های این دو باشد؛ زیرا چشمان متنبی را زرق و برق حکومت و رسیدن به منصب و ثروت نزد حکمرانان خیره کرده بود؛ چنانکه متنبی خود را به عنوان شاعری ستایشگر پادشاهان و شایستهٔ حکمرانی معرفی می‌کرد: «و فؤادی من الملوک و

إن كان لسانی یُری من الشعراء: «دل من با شاهان و سلاطین است هرچند با سرودن شعر-  
ظاهراً- در جرگه شاعران و سرایندگان قرار دارم.» (الیازجی، ۲۰۰۰م: ۲۵۰)

### ۳.۱ ابراز وابسته نبودن شاعر به جریانهای غیرمردمی

مطر شاعر حکومت نیست بلکه او با غرور، از سر فرود آوردن در آستان حکومت سر باز می‌زند و اگر مخیرش می‌کردند که میان یزید سلطان و حسین زمان یکی را برگزیند، او ترجیح می‌دهد، شاعری گرسنه، اما آزاده و در رکاب حسین باشد و پشت سر او نماز بگذارد؛ چرا که عشقِ مطر، آزادگی است. آری او در جستجوی سرزمینی است که در آن، زنان و فرزندان، خوشبخت باشند و در روحشان، اثر ترس و در جسمشان نشان درد نباشد و نه در دیدگان‌شان، دریای اشک روان. (مطر: ۲۰۰۱م: ۱۸۸-۱۸۹)

تمام هم و غم احمد مطر این است که همچون یکی از کشتگان کربلا به جای زندگی ذلتبار، مرگی با عزت داشته باشد که شعار امام حسین (ع) چیزی نبود مگر «هیئات من الذلّة». از همین روست که مطر معتقد است صدای شاعری که واقعاً مردمی و وابسته به مقاومت میهنی باشد، هرگز مسکوت نمی‌ماند. لذا راز مسکوت ماندن صدای شاعران مقاومت عرب تنها به سبب قرار گرفتن به عنوان رسانه و زبان تبلیغاتی عربهای پست مدرن غرب زده است و شاید هم نوع پیشرفته‌تر سخنگوی قبیله. لذا سخنگوی یک قبیله نمی‌تواند شاعر امت و انسانیت باشد؛ چرا که او، ابر سترون کوچکی است که فقط بر قبیله خود سایه می‌افکند، وی را همچون مطر یارای سایه افکندن و باریدن بر تمام این خاکدان نیست. او شمعی است که کور سوی نورش فقط می‌تواند بر گوشه‌ای از اتاقی تار پرتو افکند. خورشید نیست که به گاه دم زدن همه جا را منور سازد و امروز که مردم به حقیقت حال این شاعر نمایان پی برده‌اند، عاشق شاعری هستند که در تبعید فریاد برمی‌آورد که وابسته به هیچ حزب و گروه و انجمنی نیست و در اختیار هیچ گونه جریان و گرایش سیاسی خاصی نیست، بلکه او شاعر همه مردم است و سروده‌هایش، همدم لحظات تنهایی تمام افراد ملتش:

«إِنِّي لَسْتُ لِحزبٍ أو جماعةٍ / إِنِّي لَسْتُ لِتِيَّارٍ شعاراً أو لدكانٍ بضاعةٍ / إِنِّي الموجهةُ تَعْلُو حِرَّةً ما بينَ بينٍ / و تقصّي تَجَبُّها دوماً لَكِي ثُروى رَمالَ الصَّفَتينِ / و أنا الغيمَةُ للنَّاسِ جميعاً / و أنا النَّعْمَةُ للنَّاسِ جميعاً / غيرَ أَنِّي فى زمانِ الفِرِّزِ أُنحازُ إلى الفَوْزِ / فإنَّ خَيْرُ ما بَيْنَ إِنْتينِ: / إنَّ أَعْنَى مَتَرَفاً عِنْدَ يَزِيدٍ / أو أَصْلَى جائعاً خَلَفَ الحَسينِ: / سأصَلِّي جائعاً خَلَفَ الحَسينِ! (همان: ۱۸۸-۱۸۹)

«من، تنها شاعر یک حزب یا گروه خاص نیستم، و نه شعار یک جریان (سیاسی) یا متاع و کالای یک فروشگاه، من بسان موج دریا هستم که آزاد و رها، اوج می‌گیرد و فرا می‌رود، موجی که (می‌شکند) و از میان می‌رود تا ماسه‌های دو کرانهٔ دریا را سیراب گرداند، من، ابری هستم سایه‌گستر بر سر همهٔ مردم، بسان یکی ترانه‌ام که برای همگان، زمزمه می‌شوم، ولی در زمان شمارش آرا و به هنگام انتخابات، من طرفدار جریان پیروز خواهم بود؛ چرا که اگر مخیرم سازند تا از میان زندگی آسوده و مرفه نزد یزید یا زندگی توأم با ایمان و گرسنگی نزد امام حسین (ع) یکی را برگزینم، بی هیچ تردیدی، گرسنه پشت سر امام حسین (ع) نماز خواهم گزارد.»

بنابراین میان او و متنبی تفاوت بنیادین است چنانکه یک بار در مدح کافور می‌گوید:

وَ جُرُّ أَبِي الْمَسْكَ الْخَضَمِ الَّذِي لَهُ      عَلِيٌّ كُلُّ بَحْرِ زَفْرَةٍ وَ عِبَابِ

(منوچهریان، ۱۳۸۳: ش: ۲۹۲)

«دریای سرشار کافور (چنان دریایی است) که خروش و تلاطم امواجش، فراتر از هر دریای

دیگری قرار دارد.»

و بار دیگر در هجو او می‌گوید:

فَقَدَ بَشِيمًا وَ مَا تُفْنِي الْعِنَايِدُ	نَامَتِ نَوَاطِيْرُ مِصْرٍ عَنِ نَعَالِبِهَا
لَوْ أَتَتْهُ فِى ثِيَابِ الْحَرِّ مَوْلُودُ	الْعَبْدُ لَيْسَ لِحَرِّ مَالِحٍ بِنَأْخِ
إِنَّ الْعَبِيدَ لِأَجْنَاسٍ مَنَاقِيْدُ	لَا تَشْتَرِ الْعَبْدَ إِلَّا وَ الْعِصَا مَعَهُ

(همان: ۳۲۷)

«باغبانان مصر بدانسان از روبهان، غافل گشتند که آنها سیر از انگورهای باغستانها خورده و هنوز همهٔ خوشه‌ها تمام نشده است، برده هرگز برادر یک آزاد مرد صالح نتواند بود، حتی اگر آن برده در پوشش انسانی آزاده، زاده شده باشد، وقتی برده می‌خردی حتماً با او یک عصا هم بخر؛ چرا که بردگان، این افراد پلید کم‌خیر نیاز به تنبیه دارند.»

در مقایسه با متنبی، احمد مطر شاعری است خودساخته، آزاده و سرشار از شور انسان‌دوستی که فریادهای درد جلوه‌گر در شعرش، نه بازتاب خواسته‌های مادی وی از حکومت است و نه بازگویی و تکرار شعارهای احزاب سیاسی وابسته به دولت یا جریانهای سیاسی دارای اهداف از پیش تعیین شده. از آن رو پایمردی و ایستادگی او از جنس مقاومت وابسته‌ی سازشکاران نیست؛ او دلاورمردی است که در مبارزه برای مردمش، تنها و بی‌اتکا به هیچ جریان و گروهی در برابر همهٔ تهدیدها بسان سروی نستوه و مقاوم ایستاده است و خم به ابرو نمی‌آورد و از مرگ خویش در هراس نیست؛ در چنین رویکرد مردم‌گرایانهٔ مستقلی است که

سراینده در شعر «انتفاضة المدفع»: حرکت توپخانه، خود را خطاب قرار داده و بیان می‌دارد که تنها سخن گفتن و شعر سرودن برای مقابله با دشمن و نائل شدن به پیروزی کافی نیست؛ وی مهمترین عامل پیروزی‌بخش برای رویارویی با دشمن و سوار شدن بر اسب کامیابی و پیروزی را خیزش و حرکت و پرهیز از رکود و جمود دانسته و از شاعران خواسته است تا با دشمن نه فقط با زبان شعر و سرودن، با زبان توپخانه غرّنده، سخن بگویند؛ مطر در این سروده جریان هستی و زندگی و وجود تمام موجودات و کائنات و پدیده‌های جاری در مدار زمین را نتیجه حرکت و پویایی دانسته است و در بخش پایانی شعر، تصریح نموده است که سراینده بی‌پروا و سختکوشی چون او، زنده باشد یا مرده و رها باشد یا در بند، تفاوتی ندارد؛ زیرا او رسالت خویش را در جایگاه سراینده ترانه‌های پایداری در هر حالتی به انجام می‌رساند و هیچ چیز نه کارشکنی‌های دشمنان و نه تطمیع آنان با پول و ثروت و نه هیچ چیز دیگری حتی مرگ نمی‌تواند آوای این شاعر را خاموش نماید. او مسلمانی است آزاده و مختار نه برده‌ای در بند دینار! در این سروده، تکرار پیوسته واژه‌های درخشان «آ» و «ا»، خواننده را در برابر صدایی رعدآسا مانند غرش تندر یا بانگ رعد و یا در حالت نزدیک به ذهن-چنان که شخص شاعر نیز در عنوان، اشاره کرده است- در برابر غرش توپخانه قرار می‌دهد. شاعر از موضع قدرت و غرور سخن می‌گوید و گویی بر آن است تا با اوج گرفتن واژه‌ها، خروش بلند فریادهایش در سراسر هستی طنین افکند و اندوه سراسر خشم مردم خویش را به گوش تمام ملت‌های آزاده جهان برساند:

خَلَّ الخِطَابَ لِمَدْفِعٍ هَدَّارٍ / وَ احْرَقَ طُروسَ النَّشْرِ و الأشعارِ / وَ اتَّحَصَّ فَأَصْفَادُ الإِسَارِ لِسَاكِنٍ / وَ مَسَّرَهُ  
التَّيسِيرَ لِلسَّبَّارِ / لَنْ أَنْتَنِي إِذَا قُتِلْتُ فَإِنِّي  
حَيٌّ لَدَى رَبِّي مَعَ الأَبْرَارِ  
وَ إِذَا سُجِنْتُ فَإِنَّمَا تَتَطَهَّرُ  
الزَّنَانَةَ السُّودَاءَ فِي أَفْكَارِي  
وَ إِذَا نُقِيتَ عَنِ الدِّيَارِ فَإِنَّمَا  
يَمْضِي البرىءُ فَتَمَّ وَجْهَ البَارِي!  
وَ إِذَا ابْتَغَيْتُمْ رَدَّ صَوْتِي بِالَّذِي  
مَا رَدَّ عَنِ قَارُونَ قَرْنَ النَّارِ:  
فَكَأَنَّمَا تَتَصَيَّدُونَ ذَبَابَةً

فی لجةٍ محمومة التیار!  
إغراؤکم قدر الغریر و غیرتی  
قدر بکف مقدر الأقدار  
شتان بین ظلامکم و نحاری  
شتان بین الدین و الدینار!  
(عایش، ۲۰۰۵ م: ۷۴-۷۶)

من هرگز تسلیم نمی‌شوم پس اگر کشته شوم، به همراه نیکان نزد پروردگارم زنده هستم،  
و اگر زندانی شوم، سلول تاریک، در پرتو اندیشه‌های من، پاک می‌شود، و اگر نفی بلد و تبعید  
شوم، بیگناه هرکجا رود، رخسار آفریدگار همانجاست!  
و اگر می‌خواهید با آنچه زبانهٔ آتش را از قارون باز نداشت (پول و ثروت)، به صدایم پاسخ  
گویید: گویی شما در گردابی با جریانهای خروشان، مگسی را فراچنگ آورده‌اید!  
تشویق شما تنها آن فریب‌خوردهٔ خام را توانگر ساخت حال آن که غیرت من توسط خدای  
تقدیرکنندهٔ مقدرات، رقم خورده است؛ چقدر بین شامگاه تاریک شما و روز آفتابی من، تفاوت وجود  
دارد و چقدر دین و سکه‌های زرین با هم فرق دارند!

### ۳.۲ نمود رنج آوارگان عرب در سروده‌های شاعر

از مهمترین نشانه‌های مردم‌گرایی در ذهن مطر و نغمه‌های او، نمود یافتن درد و اندوه  
مردم جهان عربی، بویژه ساکنان فلسطین در شعرهای اوست؛ احمد مطر بارها و به مناسبت‌های  
گوناگون با تصویر ویرانی و انهدام شهرهای فلسطین و لبنان و بویژه با مجسم ساختن رنج  
آوارگان و بیم و هراس ساکنان آن و فرمانروایی جور و جفا در این سرزمینها، عمق و شدت  
اندوه عرب را در شعر خویش فریاد کرده است؛ مثلاً سراینده در شعر «عائدون» یا «آوارگان به  
فلسطین باز می‌گردند!» از آرزوی آوارگان فلسطینی برای بازگشت دوباره به میهنشان سخن  
می‌گوید و باور خویش را دربارهٔ آوارگی نه تنها فلسطینیان، آوارگی تمام ملت‌های عربی حکایت  
می‌کند و تصویری اندوهبار از زایش مانای آوارگی و بی‌سر و سامانی در سرزمینهای عربی را تا  
همیشه تاریخ پیش روی خوانندهٔ شعرش، نمودار می‌سازد و اندوهگن از آن است که در برابر  
این خواری، خفت، حقارت و ذلتی که بر نژاد عرب روا داشته می‌شود؛ ابرقدرت‌های جهان هرگز  
بیم و اندوهی به دل راه نمی‌دهند:

هَرَمَ النَّاسِ.. و كانوا يرضعون/ عندما قَالَ الْمُعْتَبِيُّ: / عَائِدُونَ/ يا فلسطينُ و ما زال الْمُعْتَبِيُّ يَتَعَنَّى / و ملايين  
اللحون/ في فضاء الجرح تَفَنَّى/ و الْيَتَامَى.. من يَتَامَى يُؤَلِدُونَ! /.. عَائِدُونَ/ و لَقَدْ عَادَ الْأَسَى لِلْمَرَّةِ الْأَلْفِ/  
فلا عُدْنَا... / و لا هُم يَحْزَنُونَ! (مطر، ۱۹۸۳م: ۱۹)

«مردم ساکن در سرزمینهای عربی، به گاه شیرخوارگی در گهواره پیر گشتند(همه سختی‌ها را تجربه نمودند) همان زمانی که نوزاد بودند و آوازخوان ندا می‌داد که آوارگان به فلسطین بازخواهند گشت، ای فلسطین نغمه‌پرداز، همچنان آن نغمه را می‌خواند و نواهای بی‌شمار بسیاری در وسعت زخمهای فلسطینیان محو و ناپدید می‌گردد؛ ولی کشتار و بی‌سروسامانی نسلهای ساکن فلسطین پایانی ندارد، آن نوا که دیرزمانی است آوازخوان زمزمه می‌کند، همچنان به گوش می‌رسد که آوارگان به فلسطین بازمی‌گردند، ولی واقعیت آن است که تنها اندوه است که پیوسته تکرار شده است، نه ما به سرزمین خویش بازگشتیم و نه آنان اندوهگین می‌شوند!

همچنین شاعر در شعر «انتفاضة» خیزش، صحنه نبرد پیوسته و نابرابر فلسطینیان بینوای رنجور را با غاصبان و متجاوزان اسرائیلی ترسیم می‌کند، همانها که هماوردان بی‌سلاح خویش را با تفنگ نشانه می‌روند؛ تندیس حزن‌انگیز از ملت رنج‌دیده‌ای که جز سنگ، نبردافزای دیگر در دست ندارند، ولی مردانه و با بر دوش کشیدن تمام سختی‌ها و ناگواری‌ها در برابر دشمن تا بن دندان مسلح خویش به ستیز ایستاده‌اند و هر رنجی را به جان خریدارند تا در فرجام، روزی میهنشان، کعبه تحقق آرزوهایشان گردد و مرگ و نابودی از گستره آن، رخت بر بندد؛ وی در این سروده از تندباد سنگ فلسطینیان سخن می‌گوید که در وزشی سهمگین، سرشاخه‌های درختان را سیلی می‌زند و آن هنگام که پرندگان در فراسوی این تندباد، گذاخته می‌شوند و زمانی که درختان، برگهایشان را از یاد برده و میوه‌های رسیده زیر رگباری از سنگ فرو می‌ریزند، روایت میهنی را باز می‌گوید که اهلش مرگ را با ۱۲ سنگ نشانه رفته‌اند، سنگها به هدف خورده و اکنون مرگ و عدم در شرف نیستی قرار گرفته است و سیاهی می‌رود تا با این سرزمین وداع گوید و جای خویش را به سپیده‌دمان بسپارد:

كَمْ حَجْرًا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ؟/ مَا زَالَ بِهَا إِثْنَا عَشَرَ/ إِرْمِ الْحَجَرِ/ عَاصِفَةً مِنْ حَجَرٍ ٍ/ تَصْفَعُ هَامَاتِ الشَّجَرِ/  
تندلُعُ الْأَطْيَارُ فِي آفَاقِهَا/ وَ تَدَهَلُ الْأَشْجَارُ عَنْ أَوْرَاقِهَا/ وَ تَحْتُ وَابِلِ الْحَجَرِ/ يَسْقُطُ يَانِعُ الثَّمَرِ/ كَمْ حَجْرًا فِي هَذِهِ  
السَّاعَةِ؟/ فِيهَا وَطْنٌ./ فِيهَا مَنَايَا تُحْتَضَرُ./ فِيهَا ظِلَامٌ فَارِقٌ الرُّوحَ/ وَ صُبْحٌ مُنْتَظَرٌ! (مطر، ۱۹۸۹م: ۴۹۵-۴۹۷)

«اکنون (مبارز فلسطینی) چند سنگ را (به سوی دشمن) نشانه می‌رود؟ همان ۱۲ سنگ را!  
(هموطن فلسطینی‌ام) سنگ بیانداز؛ توفانی از سنگ (چنان) وزیدن گرفته که سرشاخه‌های درختان را  
نشانه می‌رود، توفانی سنگی (چنان سهمگین) که پرندگان در کرانه‌هایش، شعله‌ور گشته، می‌سوزند،



درختان از شدت وزشهایش، برگهای خود را از یاد می‌برند؛ در زیر این رگبار سنگ، میوه‌های رسیده فرو می‌ریزند! مبارز فلسطینی حالا، دشمن خویش را با چند سنگ، نشانه رفته است؟ اکنون بهای سنگهای مبارزان، میهنی است که مرگ در آن در حال جان‌کندن است، یکی سیاهی و ظلمت است که جان سپرده و سپیده‌ای است که امید سرزدنش هست!

همچنین در قطعهٔ ششم از شعر «بلاد ما بین النهرین/النهرین» پدیدآورندهٔ متن با استفاده از قانون جانشینی، با جایگزین ساختن کلمهٔ «الشعب» در ترکیب آیهٔ «ذلک الکتاب...» در برابر دیدگان مخاطب، تصویر ملتی ستم‌دیده را پدیدار می‌سازد که دیگر رمقی در جسم و جان‌ش برجای نمانده است، وی در این پاره از سرودهٔ خویش، چهرهٔ ملتی ضعیف و ناتوان را ترسیم کرده که قربانی جنگ حاکمان است، مردمش یکی پس از دیگری جان می‌سپارند و مرگ آنچنان آهسته در میان مردگانش گام برمی‌دارد که گویی مرگ نیز بدین مردگان عاشق شده است؛ خندهٔ مردمان این سرزمین، گریه است و هستی هستندگان‌ش به منزلهٔ نیستی! این تصاویر از کجا در ذهن شاعر ریشه کرده است؟! از به حرکت درآمدن و قوت گرفتن ستم‌پیشگی و جوری که باعث آوار شدن ظلمات بر سر این مردم گردیده است و بویژه طیف واژگانی به‌کار رفته در این بخش از متن، بیان‌کنندهٔ ناتوانی و ضعف ساکنان سرزمینهای عربی؛ یعنی هم‌میهنان عرب‌نژاد شاعر است و از همین روست که واژگان بسامدی سرودهٔ یادشده را واژگانی دال بر نابودی، مرگ و اندوه نظیر: لم یبق، ألم، دماء، دموع، وجود عدم، موتی، جری الموت، الفناء، الحمام و... تشکیل داده است. (مطر، ۱۹۷۳م: ۲۸۷)

«ألم» / ذلک الشعب لم یبق فی جسمه / موضع صالح للألم! / فکم من دماء / و کم من دموع / و کم من... / و ما بین موتی و موتی / جری الموت مسترسل الخطو حتی / هوی الموت میتاً!... / و فیها الحمام بسیل الحمیم استحم / و فیها البکاء ابتسم!... (مطر، ۱۹۹۲: ۲۷۰):

«ألم، دیگر جای سالمی در پیکر امت عربی باقی نمانده است که درد، رنج‌اش نساخته باشد! چه خونهایی که - از هم‌میهنانم - بر زمین ریخته شد و چه اشکهایی که از دیدگان‌شان سرازیر گشت! در میانهٔ انبوه مردگان، مرگ، پاورچین، گام برمی‌دارد گویا مرگ نیز، عاشق نیستی شده است؛ مرگ در میان مردم من با سیل، خود را شست و شو داده و در ازدحام بی‌شمار آنان، گریه است که لبش به شادمانی، گشوده شده است!»

### ۳.۳ پیوند شاعر با مخاطب عرب‌تبار

از دیگر نشانه‌های مردم‌گرایی در سروده‌های احمد مطر، احساس پیوند عمیق، دیرین و ناگسستنی این سراینده با ساکنان تمام سرزمینهای عربی و بازگویی و ابراز ناگسستگی از

مخاطب عرب‌تبار خویش است؛ وی در بسیاری از سروده‌هایش، خود را عضوی از «ما»ی حاضر در کشورهای عربی می‌داند و کرانمندی و محدودیت مرزهای جغرافیایی را نادیده می‌انگارد و هم از این رو فریاد شاعرانه خویش را پژواک و بازتاب سخنان دردمندان عربها در سراسر جهان عربی می‌داند و اندوه برخاسته از احساس سیلان و هجوم دردی که بر جان دیگر اعضای جهان عربی چنگ انداخته، بند بند هستی‌اش را به خروش وامی‌دارد؛ بهترین نمود این پیوند ژرف شاعر با مخاطب عربش، سروده‌ای است با نام «عزاء علی بطاقتة تهنته»: پیغام تسلیت بر روی یک کارت تبریک که بویژه در بخش نخست آن، دو همخوان خیشومی «ن» و «م» چنانکه متن شعر و محتوای آن از همان نخستین مصراع نیز نشان می‌دهد، مبین شکوه و شکایت شاعر و ناخرسندی او از اوضاع پریشان و نابسامانی است که وی نیز همراه با دیگر هم‌میهنان دردمند خویش از آن به تنگ آمده است. از همین روست که همزمان با خواندن طولی و پیوسته این شعر، زمزمه ناخرسندی و نارضایتی و آوایی آرام شبیه به نق‌نقی نهانی به گوش می‌رسد که در عین حال حکایت از ناتوانی و درماندگی شاعر در بهبود اوضاع دارد و منتهی شدن تمام مصرعها به واژه «آ» تصویرگر آه و ناله سراینده بغایت غمگینی است که آهنگ فریاد در سر داشته ولی بغضی سنگین، فریاد او را در گلویش شکسته است:

لمن نشکو مآسینا؟ / و من یصغی لیشکوانا / و یجدینا؟ / أ تشکو موتنا ذلاً لوالینا؟ / و هل موت سیحینا؟! / قطع  
نح و الجزا راعینا / و منفیون نمشی فی أراضینا / و نحمل نعشنا قسراً.. / بآیدینا / و نُعرب عن تعازینا / لنا فینا!  
(مطر، ۱۹۸۳: ۵۵)

«مصیبت‌های خویش را برای که شکوه کنیم؟ / چه کسی هست که به شکوه و گلایه ما، گوش فرادهد / و یاریمان کند؟ / آیا مرگ خویش را از سر خواری و خفت نزد فرمانروایمان، شکوه نمایم / و آیا مرگی هست که ما را زندگی دوباره بخشد؟! / ما بسان یکی گله هستیم و قصاب ما: چوپانی است که ما را به چرا می‌برد؛ / ما تبعیدشدگانی هستیم که در سرزمین‌های خویش، گام برمی‌داریم / و ناگزیر با دست خویش، تابوتمان را بر دوش می‌کشیم / و در جمع خویش به خودمان تسلیت می‌گوییم!»

وی در این سروده بر سر آن است تا تصویرگر ظلم و ستم باشد که در کشورهای عربی دولتمردان و حاکمان عربی بر مردم روا می‌دارند و این گونه است که تیره‌روزی، نگون‌بختی و بی‌نواپی و بی‌سروسامانی مردمی را باز می‌گوید که در سرزمین خویش و به دست مزدورانی آشنا زندانی شده‌اند و چنان گشته‌اند که نه رخصتی دارند تا از دنیای خویش، لذت برند و نه آنان را یارای آن هست که برای آخرتشان، توشه‌ای بگیرند؛ اینان در حقیقت مردگان افسوسی هستند که میهنشان به دست حاکمان، گور آرزوهایشان گشته و تابوتشان را خود بر دوش می‌کشند!

در چکامهٔ «آه لو یجدی الکلام» نیز، مطر تندیس رقت‌انگیز، اندوهبار و سراسر ستم‌دیدگی گرسنگان بی‌شمار عرب را - که در کشورهای عربی، سرآسیمه و هراسان، تنها تصویری مبهم و مه‌آلود از آرامش را در بستر سکوتی جانکاه، تجربه می‌نمایند و هر لحظه خطری تازه از سوی فرمانروایان و دولتمردان نامردم، جان و مال و عرض و آبرویشان را تهدید می‌کند- در یک نگارگری بی‌بدیل به نمایش می‌گذارد و بی‌آنکه در پی آفرینش تندیس دیگری با سازه‌ها و عناصری جدید باشد یا به عبارت بهتر بدون قطع تصویر پیشین، با بکارگیری ساخت جمع گویشور نخست/ متکلم مع‌الغیر، سیمای حزین خویشان را نیز با هنرمندی در میانهٔ نگارهٔ این گرسنگان بی‌شمار ترسیم می‌نماید و همراه بودن، همزاد و همراز بودن خویش را با هموطن عربش در سراسر گیتی، برجسته می‌سازد و بیان می‌دارد که آه جهان‌سوزی که در سخنش هست جز از شبهای ظلمانی دی‌جور بی‌کسی هم‌میهنان گرسنه، ترسان، خاموش و تاراج‌گشته‌اش، مایه نمی‌گیرد و در همین احساس همدردی است که آبروی خویش را و خون خویش را در بی‌کرانهٔ آبروی پایمال گشته و خون به ناحق ریخته‌شدهٔ نژاد عربی به پای مولود ناخجستهٔ صلح و سازش، تباه شده می‌بیند و تنها گریزگاه و راه چاره را در دریغاگویی و فسوس بر سر گور مردم در گذشته‌اش می‌یابد:

الملايين على الجوع تمام/ و على الخوف تمام/ و على الصمت تمام/ و الملايين التي تُسرق من جيب النيام/  
تتهوى فوقهم سيل بنادق/... عرضنا يُهتك فوق الطرقات/ و حُمة العرض.. أولاد حرام/ نُحضا بعد السبات/  
يفرشون البسط الحمراء/ من فيض دمانا/ تحت أقدام السلام/... آه لو یجدی الکلام/ آه لو یجدی الکلام/ آه لو  
یجدی الکلام/ هذه الأمة ماتت/ والسلام! (مطر، ۱۹۸۷: ۹۵-۹۶)

«انسانهای بی‌شماری از هم‌وطنان من هستند که گرسنه، هراسان و در سکوت و خموشی، سر بر بالین می‌نهند، کسانی که چون به خواب می‌روند، میلیون‌ها پولی که از جیبشان به سرقت می‌رود، در قالب سیل نبردافزار است که بر سرشان، آوار می‌گردد؛ آبروی ما در میانهٔ راهها و در ملاءعام هتک حرمت می‌شود و آنان که پاسداران عرض و آبرو هستند، خود، حرام‌زادگانند، پس از پینکی برخاسته و به مدد خونهای ما، زیر پای صلح و آشتی، فرشهای سرخ می‌گسترند... ای کاش سخن گفتن را سودی می‌بود، ولی دریغا که این امت ستم‌دیدهٔ من، جان سپرده است!»

#### ۴. بررسی سوگیری سیاسی شعر احمد مطر

مردم‌گرایی و برای مردم سرودن، شعر مطر را به سوی سیاسی شدن سوق داده است؛ طوری که تقریباً تمام شعرهای مطر دارای ایدئولوژی سیاسی خاصی هستند. سازه‌های اصلی این ایدئولوژی عبارت است از تشویق و تحریک ملت‌های ستم‌دیدهٔ عرب به بیداری و حرکت و

توقف نکردن، بیان به یغما رفتن ذخایر و اموال ملت عرب، توجه به اقتصاد عربی و سطح زندگی و معیشت مردم عرب، ترسیم فضای بسته آزادی بیان و مطبوعات و دعوت به خروج از زندان سکوت، بیان بی‌صلاحیت و نامشروع بودن حاکمان عربی و به سخره گرفتن آنها و اشاره به نفوذ غرب و امریکا در میان کشورهای عربی که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

#### ۴.۱ تشویق ملت‌های عرب به بیداری و حرکت

اگر واژگان شعر مطر را بررسی کنیم، در می‌یابیم که وی در جای جای دیوانش، ملت‌های عرب را به بیداری و حرکت فرا می‌خواند و واژگان ظلمت، تاریکی، کوری، کوردلی و نابینایی در شعر وی تجلی خاصی یافته است. وی کوشیده است تا با بیان این صفات و منسوب کردن عرب بدان، ملت‌های خفته عرب را از خواب غفلت برانگیزد و وادار به تکاپو سازد؛ مانند سروده‌های ذیل:

أرى كفيك في جدلي: فواحدة تزفُ الشمسُ غائبةً إلى الأعمى / هوى للذكرة الدنيا: ذليلاً، خاسئاً، خطلاً / الشمسُ حائرةٌ يدورُ شرعها وَسَطَ الظلامِ / شَتَانِ بين ظلامكم و نهارى / هدوئى فى نَحس الحريق فؤاد الظلام / و نرفع الشكوى إلى جلاله الظلام / فمهما اشترقت شمسٌ فلن تلقى لها الجدوى: سوى الإعراض و الصدُّ من العميان و الرمَدِ / مستنيرٌ بالظلام / اغتسلنا بالسَّخامِ / إن كان اللَّيْلُ له صبحٌ فلماذا تبقى الظلمات / و إذا كان يُخْلَفُ ليلاً فلماذا تمحو كلمات؟! (عایش، ۲۰۰۵م: ۱۱۲)

«دست‌هایت را در ستیز می‌بینم، چرا که یکی از آنها، خورشیدِ درحالِ برآمدن را به شکل غیابی به عقد دامادی درمی‌آورد که نمی‌بیندش / او خوار و زبون با فرومایگی و نابخردی در اسفل درکات دنیا فرو افتاد / خورشید، ره گم کرده، بادبان‌ش در میانه تاریکی و ظلمت می‌چرخد / چقدر میان تاریکی و ظلمت شما و روز آفتابی من تفاوت وجود دارد! آرامش من در آتش زدن دل تاریکی و ظلمت است / ما شکوائیه خویشت را به پیشگاه حضرت تاریکی و ظلمت می‌بریم / هرگاه خورشیدی در سرزمین‌های ما، تابیدن بگیرد، آن را بهره‌ای نخواهد بود جز رویگردانی از نابینایان و بیمارچشمان / ما از تاریکی، نور می‌جوییم / با سیاهی، خویشت را شست و شو می‌دهیم / اگر شب پایان یافته و صبح آغاز گردیده چرا تاریکی همچنان پابرجاست؟! / و اگر شبی دیگر به جای دیشب نشسته چرا واژگان ناپیدا و محو می‌گردند؟!»

مطر، سراینده شعری است که با خواننده سخن می‌گوید، برایش محرک و جذاب است، خسته کننده و کسالت آور نیست. از این که شعر او، شعری است سیاسی-اجتماعی با هدف بیدار کردن ملت‌های درخواب مانده عرب که بنگ و افیون استعمار گیجشان کرده و هرگاه می‌خواهند بیدار شوند، سردمداران‌شان با چشم‌های پف کرده نیمه باز، افیونی نو به بازار آمده را

به آنها تزریق می‌کنند و شاید به کار بردن واژگان سیاهی و تاریکی و ...- که به نظر می‌رسد از واژگان بسامدی شعر مطر نیز هست- از همین روست. مطر در اشعارش از شمع برای روشن کردن قیر صبح سخن می‌گوید از پردهٔ شب آلودی که بر رخسار میهنی عربی افکنده شده تا چشمان ساکنانش با شب و سیاهی خوگیر شود. آری او از مردم کوری سخن می‌گوید که باید فدای مجسمه شوند، مردم خفته‌ای که شترشان را فروختند تا برایش علف بخرند، مطر کسی است که از شب صبح سخن می‌گوید (همان: ۱۱۲-۱۳۵)؛ زیرا برای او فقط یک رؤیاست که شب سیاه و ظلمانی که بر سرزمین عربی خیمه افکنده به پایان رسد، او را هرگز این باور نیست که روزی در طلوع گل یاسی از پشت انگشتهای نوازشگر صبح بیدار گردد و اگر امرئ القیس: شاعر جاهلی در معلقهٔ خود می‌سراید:

ألا يا أيُّها الليل الطويل ألا انجلي بصُبحٍ و ماالإصباحُ منك بأمثل

(أفرام البستاني، ۱۴۲۵: ۳۴)

«ای شبِ دیرپای، آهنگ آن نداری که پرده از رخسار صبحی روشن برگیری هرچند که صبح نیز از تو بهتر نیست؟!»

و اگر از نظر او روز نیز مانند شب سیاه است و شب و روز با هم برابر و هر دو درد آور و فرد بیمار در روز نیز مانند شب، دردش نمی‌کاهد به نظر مطر، روز پایان تمام دردها و تیرگی‌ها و نهایت همهٔ غم و اندوه‌هاست، ولی نکته اینجاست که مطر اصلاً امیدی به صبح ندارد و صبح شدن برای او فقط یک رؤیاست و آیا از همین رو نیست که در شعر «رؤیا» می‌گوید:

«سواران صبح، به تاخت کفن شب را در پی خویش می‌آورند و با سمهاشان گور شب را می‌کنند و در صداهايشان: «برو ای شب دیرپای» است که طنین انداز می‌گردد.»

آری سرانجام شب شکست می‌خورد و از سریر ظلمت خویش فرو می‌افتد. ولی این گمانی و رؤیایی بیش نیست و باز به همین علت است که احمد مطر را در انتهای شعر می‌بینیم که با لحنی سرشار از غم و نومیدی، زمزمه می‌کند: «شب، آهنگ جدایی کرده، یاران من صبح وطن فرا رسیده است.» (مطر، ۲۰۰۱م: ۱۸۸-۱۸۹)

در شعر «إرادة الحياة» نیز به نظر می‌رسد مطر به هنگام سرودن این شعر به «إرادة الحياة» أبوالقاسم الشَّابِّي نظر داشته و با لحنی طنز آلود ضمن گوشه و کنایه زدن به ملت‌های عرب، حالت کنونی عربها را ترسیم کرده که یا دنباله رو امریکا و انگلیس اند و یا غلام حلقه به گوش عبدالعزیزها، نه اراده‌ای برای زندگی دارند و نه آرزو و آرمانی، بلکه برای آنها فقط زنده بودن

کافی است اگرچه در بند باشند، از این رو، مطر، شعر شابی را در مورد عربها، صادق نمی‌داند آنجا که شابی در «إرادة الحياة» خود سروده است:

فلا بدُّ أن يستجيبَ القدرُ	إذا الشعبُ يوماً أرادَ الحياةَ
و لا بدُّ للقيد أن ينكسر	و لا بدُّ لليل أن ينجلي
يعش أبدالدهر بينَ الحفر	و من لا يُجِبُّ صعودَ الجبال

(الشابی، ۲۰۰۶م: ۷۶)

«اگر روزی ملت، بر سر آن باشد که واقعاً زندگی کند، سرنوشت نیز ناگزیر است که خواست ملت را برآورده سازد و شب ناگزیر است از پایان یافتن و به سپیده رسیدن و زنجیرها ناگزیرند که گسسته شوند. هرآنکس که بالا رفتن از کوه‌ها را نمی‌پسندد تا همیشه روزگار، درون حفره‌ها و گودالها خواهد زیست.»

در جایی دیگر، مطر در ردّ شابی و شعرش دربارهٔ عرب با زبانی نیشدار و طنز آلود می‌گوید:

فلا بدُّ أن يتسلي بالمرير	إذا الشعبُ يوماً أرادَ الحياةَ
و لا بدُّ أن يخلفوا الإنجليز	و لا بدُّ أن يهدموا ما بناه
يطوّع بأولادِ عبدالعزيز	و من يتطوّع لثتم العزاة

(مطر، ۲۰۰۱م: ۲۱۷)

«اگر روزی ملت، آهنگ زیستن نماید ناگزیر باید دچار زشتی و عیناکی شود و ناگزیر باید ساخته‌های خویش را ویران نماید و انگلیسی‌ها را مسؤول امور نماید و هرآنکس که ناسزای جنگجویان بیگانه را داوطلبانه تاب آورد، از حاکمان بی‌لیاقت عرب نیز پیروی خواهد کرد.»

به نظر مطر عربها فقط به زنده بودن خرسند هستند و بیداری و هشیاری آنان و بیرون آمدنشان از دایرهٔ ظلمت امری بعید است؛ چرا که در چشم او، تاریکی و ظلمت عرب، ظلمتی نامیرا و پایدار است که نه‌ایتی ندارد و به همین سبب است که در اشعارش از تاریکی و ظلمت عربها سخن می‌گوید، غیر ممکن است شاعری همانند او فاصلهٔ ظلمتی را که بقیه در آن ایستاده‌اند با روز آفتابی خویش در نیابد و به نظر می‌رسد که باید مطر را به اژدهایی زخمی تشبیه کرد که فقط با آتش زدن دل سیاهی و ظلمت است که آرام می‌گیرد، او شاعری است که اگر هیچ ندارد، رعد و برق آسمان و آذرخش را دارد تا شبش را چراغان کنند و بر سبزه‌های پژمردهٔ باغچهٔ خفته‌اش باران طراوت ببارند.

او هرگز راضی نمی‌شود که کورمال کورمال، زندگی به سر برد، بلکه صبح اوست که فجر خفته را بیدار می‌کند. او، دانهٔ دل آرزوهاست راه بلدی که آذرخش را ره می‌نماید، برای او دردناک است که عربها، سراغ نور را از ظلمت بگیرند و از همین روست که در به پایان رسیدن شب، تردید دارد. (عایش، ۲۰۰۵م: ۹۶-۹۷)

## ۴.۲ بیان به یغما رفتن ذخایر ملت عرب و نظر به اقتصاد و معیشت عربی

در شعر مطر، واژگان اقتصادی جلوه‌ای چشمگیر دارد و این شاید به سبب آن است که میان سیاست و اقتصاد، رابطه‌ای تنگاتنگ می‌بیند. از آنجا که شعر مطر از ایدئولوژی سیاسی خاص خود برخوردار است، موضع‌گیری‌های تند او در خصوص معیشت و سطح زندگی مردم در کشورهای عربی در شعرش جلوهٔ فراوان دارد؛ لذا به مذاق دولتمردان و سردمداران حکومت ناخوشایند است چرا که شعر او، شعر توپخانه است، شعر نفت است و آسفالت راهها و سنگ کنگره‌ها، شعر پودر لباس شویی است و ... آیا از همین رو نیست که در شعر «گفتگویی بر در تبعیدگاه» فریاد بر می‌آورد:

أنا نبت الطبيعة/ طائر حرّ/ نسيمٌ باردٌ حرر/ محارٌ دمعه درر/ أنا الشجر تمدّ الجذر من جوعٍ/ و فوق جبينها الثمر! (مطر، ۱۹۸۷م: ۱۵۲)

«من رویش طبیعتم، پرنده‌ای رها، نسیمی سرد، آزاد، صدفی اشکش: مروارید، درختی که از شدت گرسنگی، ریشه هایش را تا اعماق خاک می‌کشد در حالی که میوه، بالای سرش آویزان است.»

آری، بیشتر سخنان مطر به زندگی درناک و توأم با ترس و وحشت و محرومیت مردم عرب مرتبط است. مطر شاعری دردمند است که نمی‌تواند لحظه‌ای چشم برهم نهد و از درد نگوید؛ زیرا از درد سرودن، رسالتی است که بر دوش این پیامبر نهاده شده و شاید شعر «قربانیان» احمد مطر بهترین تصویرگر این عنصر باشد آنجا که می‌گوید:

إنهم من مخلب النسر يخافون علينا/ و كأننا مستريحون على ريش الحمام!/ و يخافون اغتصاب النسر للدار.../ كأنّ النسر لم يبسط جناحيه على كلّ العواصم!/ أئى دار؟/ أرضنا محتلة منذ استقلت/ كلما زادت بها البلدان قلت/ و غناها ظلّ في أیدی المغیرین غنائم/ و الثرى قسم ما بين النواظير قسائم/ أئى نفط؟/ صاحب الآبار، طول العمر/ عريان و مقور و صائم/ و هو فوق النفط عائم/ أئى شعب؟!/ بين أشداق الردى و الخوف هائم! (عایش، ۲۰۰۶م: ۱۰۱)

«آنها از برخورد چنگالهای لاشخوران بر ما بیمناکند! نکند فکر می‌کنند ما بر روی پره‌های کبوتران آسوده‌ایم؟ می‌ترسند کرکس، خانه‌هایمان را تصاحب کند، مگر نه اینکه کرکس بر روی تمام شهر بال گسترده است؟ کدام خانه را می‌گویی؟ سرزمین ما از زمان استقلال تحت‌الشغال است و افزون‌گشتن

شهرهایش به منزله کاهش آنهاست! ثروتش به غنایمی در دست مهاجمان بدل گشته و خاکش میان باغبانان تقسیم شده! از کدام نفت صحبت می‌کنی؟ صاحبان چاههای نفت در تمام مدت زندگی، لخت و سرما زده و روزه دارند، در حالی که بر روی نفت شناورند! منظورت کدام ملت است؟ دیر زمانی است که ملت ما بر لبه پرتگاه مرگ در هراس و سرگردان است!»

### ۴.۳ ترسیم خفقان حاکم بر سرزمینهای عربی و دعوت به آزادی

در اشعار احمد مطر و پلاکاردهای او آزادی یکی از مهمترین عناصر شعری است که مطر از آن به لیلای بیمار در کشورهای عرب قرن بیستم تعبیر کرده است، او در قصاید بسیاری به ماجرای آزادی بیان پرداخته و به بیان این نکته که در قانون اساسی بسیاری از کشورهای عربی، آزادی بیان، جنایتی است که پیگرد قانونی و مجازات در پی دارد و از همین روست که در شعر «شعر الرقباء» با زبانی طنز آلود می‌گوید: «در اندیشه شعری بودم که بر انتشارش توسط خبرگزاریها بیمی نرود و بدون هیچ ترسی در اختیار همگان قرار گیرد، از این رو مدادهايم را آماده کردم و برگه‌ها را رو بردیم گذاشتم، افکارم را متمرکز کردم، بعد با تمام شجاعت تنها با یک امضا، برگه را بدرقه کردم، هنگام مرور چند غلط به چشمم خورد، تمام برگه را سیاه کردم و خود را از شر آن امضا هم خلاص کردم.» (همان: ۹۴)

اما مطر از سخن گفتن، اظهار عقیده نمودن و از رسوا کردن حاکمان و بیدادشان بر مردم لذت می‌برد. برای او درد آور است که در گوشه‌ای بنشیند و هیچ حرفی نزند، او از انسانهای مظلوم به استضعاف کشیده شده ساکت نفرت دارد و از همین روست که با حرف خنجری می‌سازد و به وسیله آن دست به خود کشی می‌زند و آیا این مطر نیست که در شعر «گفتگویی بر در تبعیدگاه» می‌گوید:

لقد جاوزت حدّ القول يا مطرُ / ألا تدرى بأتک شاعر بَطْرُ؟! / تصوغ الحرف سگينا / و بالسکين تنحر؟ / أجل أدرى بأتّى فى حساب الخانعين اليوم / متحر / و لكن أیهم حی؟ / و هم فى دورهم قبروا / فلا کفّ لهم تبدوا / و لا قدم لهم تعدوا / و لا صوت و لا سمع و لا بصر / خراف رثم علف / يقال بأثم بشر!:

«آقای مطر تو از حدّ سخن گفتن گذشته‌ای، می‌دانی: شاعری هستی ناسپاس و سرکش که با حرف چاقویی می‌سازی و با این چاقو دست به خودکشی می‌زنی؟» و آیا همو نیست که با جسارت تمام پاسخ می‌دهد: «بله خبر دارم که امروز در جرگه متهمان دست به خودکشی می‌زنم! ولی آیا میان آنها زنده‌ای هست؟ حال آنکه همگی در خانه‌هایشان به خاک سپرده شدند! نه دستشان پیدا است نه پایی برای دویدن دارند و نه یارای سخن گفتنشان هست، چیزی نمی‌شنوند و هیچ نمی‌بینند؟ قوچهایی بشر نام که علف، پروارشان کرده یا قوچهایی بشر نام که خدایشان، علف است.» (مطر: ۲۰۰۱م: ۱۵۲)



آری تمام اندوه مطر از این سکوت جاهلانۀ عرب است، سکوتی که علاوه بر آزادی، آزادگی را نیز از آنها گرفته است. در شعر دمعۀ علی جثمان الحریة: «قطره اشکی بر پیکر آزادی» برای آزادی و در تشییع پیکر آزادی می‌گرید و غریبانه نوحه سر می‌کند و در شعر «الأضحیة» فدایی، خویش را از بدو ولادت تا زمان مرگ برده‌ای اسیر و یا به عبارت بهتر بنده‌ای می‌یابد در بند تقلیدهای کورکورانهٔ دیگران:

«حَیْنٌ وُلِدْتُ / أَلْفَيْتُ عَلِيَّ مَهْدِي قَيْدًا / خْتَمُوهُ بِوَشْمِ الْحَرِيَّةِ / و عبارات تفسیریة: / یا عَبْدَ الْعُزَّى كُنْ عَبْدًا! / و كَبُرْتُ و لم يَكْبُرْ قَيْدِي / و هَرِمْتُ و لم أترک مَهْدِي / .. زُودُوا الْإِنْسَانَ الْأَعْمَاقِي / و نَحْذُوا مِنْ أَعْمَاقِي الْقِرْدَا.. (مطر، ۱۹۸۳: ۲۲)

«پس از زاده شدن/ بر روی گهواره‌ام، بندی دیدم/ که با نشان آزادی، مهر زده بودند/ و جملاتی نیز در تفسیر آن آمده بود با این مضمون: / ای عرب بت‌پرست، ای ستایشگر و بنده‌ی بت بزرگ، عزّی بنده بمان/ من بزرگ شدم ولی آن بند آزادی بزرگتر نشد/ من پیر شده‌ام/ ولی هنوز گهواره را ترک نگفتم/ انسانیت را به ژرفنای ضمیرم بازگردانید و عادتِ تقلید را از وجدانم بزداید.»

شاعر در شعری دیگر با نام «فی انتظار غودو»: در انتظار گودو- که آن را با نظر به نمایشنامهٔ داستان نویس و شاعر مشهور ایرلندی تبار، ساموئل بکت (۱۹۸۹-۱۹۰۶) با عنوان «در انتظار گودو» سروده است- از دخترکی زندانی سخن می‌گوید که حتی چاقوی شکنجه‌گران نیز زخمهای کاری او را گریسته است و حیوانات وحشی دنیا با شنیدن ناله‌هایش، برایش آیین سوگواری برپا کرده‌اند؛ سراینده با سرازیر شدن اشکهایش، دخترک را در آغوش گرفته و می‌کوشد با سخن گفتن از منجی موعودی با نام «آزادی» بی‌تابی‌اش را تسکین دهد، بی‌خبر از اینکه این زخم خورده‌ای که می‌رود تا به فراموشخانهٔ عدم رهسپار گردد، آزادی است:

كَانَتْ مَعِيَ صَبِيَّةً / مَرْبُوطَةً مِثْلِي / عَلِيَّ مَرْوَحَةٍ سَقْفِيَّةً / جِرَاحِهَا / تَبْكِي السَّكَاكِينُ لَهَا / وَ نُوْحَهَا / تَرْتِي لَهٗ الْوَحْشِيَّةُ! / حَضَنْتُهَا بِأَدْمَعِي / قَلْتُ لَهَا: لَا تَجْزَعِي / مَهْمَا اسْتَطَالَ قَهْرُنَا.. / لَا بُدَّ أَنْ تُدْرِكَنَا الْحَرِيَّةُ / تَطَلَّعَتْ إِلَيْ، / ثُمَّ حَشَرَجَتْ حَشْرَجَةَ الْمَيْتَةِ: / وَأَسْفَا يَا سَيِّدِي / إِيَّيْ أَنَْا الْحَرِيَّةُ! (مطر، ۱۹۹۶: ۳۷۱)

«دختری با من بود که/ همچون من به پنکه سقفی بسته شده بود/ چنان زخمهایی برداشته بود حتی چاقوها نیز بر او می‌گریستند/ دخترک، چنان ناله می‌کرد که حتی وحوش نیز بر او سوگواری می‌کردند/ گریان و اشکبار او را در آغوش گرفتم و خطاب به او گفتم: / بی‌تابی مکن/ هرچقدر هم شکست ما و سلطه بر ما به درازا کشد/ ناگزیر روزی آزادی به سراغمان خواهد آمد/ به من نگاه کرد و واپسین دم خویش را برآورد و با افسوس گفت: من، خود، آزادی هستم که اکنون در حال جان سپردن هستم.»

#### ۴.۴ بی‌صلاحیت بودن و بی‌کفایتی حاکمان عرب

مطر شاعری سرکش و عاصی است که چون بر آشوبد از هیچ کس و هیچ چیز نمی‌هراسد و متهم کردن و محکوم کردن دولتمردان برای او به راحتی تعریف کردن یک لطفه است؛ لطفه ای که با ریشخند و نیشخندی همراه می‌شود؛ تمسخری کاملاً آگاهانه که چون آتش گدازان از خوشه‌های خشم از اعماق دلش زبانه می‌کشد، اوج این تمسخر را باید در شعر «معشوق نفرین شدگان» جستجو کرد، در این شعر خواننده از همان آغازین واژه شعر یعنی إذْن: سرتکان دادن تمسخر آمیز شاعر را در پس هاله‌هایی از خشم می‌بیند، شاعری که در جای جای این شعر پس از هر سخن تمسخرآمیزی که از روی خشم بر زبان جاری می‌سازد به نظر می‌رسد که دانه‌های عرق پیشانی‌اش را با دستمالی از خنده‌های عصبی خود می‌زداید و شاید در ادامه همین سخره است که واژه «إذْن» را تکرار می‌کند: «إذْن، هذا هو النُّغْل الذي جادت به صُبْحَه! إذْن هذا أُّحُ المَعْقَاع يستخفي بقاع القاع! إذْن هذا الذي صبَّ الرّدى من فوقنا صَبًّا؟ إذْن هذا هو المغرور بالذّنيا» (عایش، ۲۰۰۵م: ۴۰-۴۵)

این است آن حرامزاده‌ای که خواب صبحگاهی سرخوشش ساخت/ پس این همان بزدلی است که خود را در مخفی‌ترین نهانگاه نهان می‌سازد/ پس این است آن کسی که مرگ را بر سرمان آوار کرد/ پس این است آن فریب خورده دنیا!

شاید بهترین نظیر این حالت در شعر «قربانیان» باشد که در آن، لحن استفهامی آمیخته با انکار شاعر به همراه تکرار آئی پس از هر چند جمله، فضای شعر «معشوق نفرین شدگان» را در ذهن در ذهن تداعی می‌کند: «أَيُّ دارٍ؟ أَيُّ نَفْطٍ؟ أَيُّ شَعْبٍ؟»

در حقیقت مطر در اشعارش، طعمه واقع شدن ملت‌های عرب را گوشزد می‌کند و در این امر از متهم کردن و محکوم کردن دولتمردان نیز ابایی ندارد؛ نمونه بارز این ادعا شعر «گاو و گاوداری» مطر است، همان گاوداری که نماد حاکمان عرب است که پس از به رسمیت شناخته شدن اسرائیل توسط انورسادات، تمام گاوهای این گاوداری به گمان باطل خود، مصر را تحریم کردند؛ چرا که آنان برای لحظاتی کوتاه از یاد برده بودند که مصر مادر تمام بلاد عرب است، همچنین مطر در شعر «پلنگهای چوبین» به شدت به سلاطین و حکام ستمگر و در عین حال ترسوی عرب تاخته و همه آنان را خواجهگانی خصمی در دربار شاهزادگان آمریکایی دانسته و در ادامه این شعر وی این حاکمان بی‌کفایت را «پلنگهای چوبین» نامیده است. (مطر، ۲۰۰۱م: ۱۰۳)

در شعر «فصل الخطاب» نیز مطر، حاکمان را سگانی می‌نامد - که بام تا شام - مشغول بو کشیدن هستند تا مبادا کوچکترین حرکت و جنب و جوشی در میان ملت‌های عرب پدید آید و جالبتر آنجاست که وی در ادامهٔ این شعر با تمام شجاعت می‌گوید: «وای بر شما، مباد که دیگر بار از سلاطین و حاکمان با نام سگان یاد کنید، چون شما با این کار نه به سلاطین که به سگان اهانت می‌کنید.» (همان: ۱۸۳)

#### ۴.۵ حمله به نفوذ غرب و امریکا در میان کشورهای عرب با استفاده از واژگان

##### انگلیسی

مطر زیر باران گلوله شعر گفتن برای یار و از دلدادگی سرودن را دوست ندارد؛ ولی عاشق پلاکاردهاست: پلاکاردهایی که توتم او هستند و سلاح او برای فرو ریختن کاخ ستم پیشگان و اگر در این نبرد، سر خویش را از دست دهد نیز بیمی نیست؛ زیرا او به یاری همین پلاکاردها فریاد بر می‌آورد و به غرب و نفوذ کشورهای غربی که به تاراج ذخایر و اموال عرب پرداخته‌اند حمله می‌کند، به یاری همین پلاکاردها او به سلطهٔ امریکا می‌تازد و تمام این مسائل را در پلاکاردها «دفتر مسأله» خود عنوان می‌کند و می‌گوید: «اگر غرب پشتیبان ماست پس ما چه نیازی به خرید سلاح داریم و اگر دشمنی تندخوست چرا با او دوستی کنیم؟ اگر نفت ارزان است چرا ما در تاریکی بی چراغ می‌نشینیم و اگر واقعاً ارزشمند است چرا ما یک لقمه نان برای خوردن نمی‌یابیم؟ اگر حاکم مسؤول این امور است چرا از پاسخگویی امتناع می‌ورزد؟» (همان: ۳۴۸) اما و اگرهایی که همچنان در ذهن او ادامه دارند و بر زبان او جاریند و آیا همو نیست که حکومت‌های عرب را به باد تمسخر گرفته و آنها را آب بینی بزی می‌داند و با لحنی طنز آلود می‌پرسد: «اگر حکومت ما توانی دارد: چرا از مورچه‌ای شکست می‌خورد و اگر آب بینی بزی است چرا نامش را حکومت گذاشته‌ایم؟» (همان: ۳۴۸-۳۴۹)

مطر برای اشاره به نفوذ و حاکمیت غرب و بیان غربزدگی عربها و به سخره گرفتن آنها، در شعر خود، واژگان و عبارات انگلیسی بسیاری به کار برده است و بیشتر اشعار وی که دارای چنین خصیصه‌ای هستند به شکل دیالوگ یا گفتگوی دو طرفه‌اند و در نهایت هم: این طرف عربی است که به زبان مخاطب خود (انگلیسی) سخن می‌گوید، علت چیست؟ آیا مطر نمی‌خواهد به بی هویتی اعراب اشاره کند و با بیان سیطرهٔ زبان غرب بر عربها نشان دهد که آنان از خود هیچ ندارند، آری به نظر می‌رسد با بیان این نکته که عربها تحت تسلط زبان غرب قرار دارند، می‌خواهد بگوید که تمام بلاد عرب، زیر یوق استثمار و استعمار رفته‌اند و هویت

اصیل عربی خود را از دست داده‌اند بویژه آنجا که در شعر «یوسف فی بئر البترول» (یوسفی در چاه نفت) به تقلید از مضامین خواب عزیز مصر و تعبیر آن توسط حضرت یوسف (ع) سروده است: من هشت کشتی دیدم که دریا آنها را به درون خود کشید، من آنها را می بینم که زیر گامها له شدند و سایه خفت و ذلت تسلیم بر آنان کشیده شد، کشتیهایی که برای جنگی پاک ندا می دهند: «Made in use»: «ساخت ایالات متحده آمریکا». (همان: ۱۴۰-۱۴۲)

نمونه دیگر این اشعار شعر «مادام و سگ» است که مطر در آن ملتهای عرب را به اشباحتی تشبیه می کند که از بقایای ارواح تغذیه می کنند و چون مخاطب می پرسد: «Who are they?»: «آنها دیگر که هستند؟» و عرب پاسخ می دهد: قومی و در پاسخ به او فقط جمله «Don't mention them» است که طنین انداز می گردد؛ مگر همین عرب بی هویت شده و به استضعاف کشیده نیست به گفته مطر «نصرایهونی» گشته اند: انا نصرایهونی «من مرکب از نصرانیت، یهودیت و صهیونیست هستم و هویتی از خویش ندارم» به او می گویند نه تو عرب هستی و چون می گوید: «No don't be silly» و می خواهد که او را احمق فرض نکنند باز «They» «ترجموه»: لم یزل فیک دم الأجواد. (همان: ۲۲۳) همچنین در شعر «زبان گریگ» نیز وقتی عرب می گوید: من نظرم را تغییر ندادم و به غربی گفتم: «ای کسی که احساس قدرت می کنی، خدا قوی تر است.» پاسخ می شنود: خفه شو: Shut up (همان: ۹۲)

اوج این تمسخر و بیان غرب زدگی اعراب را شاید بتوان در شعر «اندرز» پیدا کرد آنجا که مفتی عرب به زبان عربی می گوید: "You want to be really happy?" : «می خواهید واقعاً شاد و سرخوش باشید؟» صَلِّ إِذْنَ عَلِی النَّبِیِّ (همان: ۱۷۳) چنانکه در شعر «غمهای ریشه دار» او را می بینیم که با لحنی تمسخر آمیز و زبانی نیشدار می گوید: مِنْ أَيْنَ يَا أختَاه؟ و چون مخاطب بی هویت عرب می پرسد: Me؟، می گوید: No، «أنت»؛ یعنی اینجا اوست که در پی از دست رفتن هویت عرب بی هویت است. (همان: ۲۰۳)

### نتیجه گیری

اشعار احمد مطر - که از برجسته ترین نغمه پردازان سرودهای پایداری و به عنوان شاعر مردم و ناقد دولتمردان عرب محسوب می شود- افزون بر اینکه عشق و ارادت او به هم میهنان نمودار است، آوازهایی سرخ نهفته است که هوا را از بوی خون و باروت آکنده می سازد و زمزمه ترجیع وار دردها و رنجهایی آبابی است که دیر زمانی در گوش زمینیان تکرار گشته و چمن خون زخمهایی کهنه است که از ملتهای پیش شکفته شده و سر باز کرده است.

سرودهای رهایی احمد مطر دارای ویژگیها و شاخصهایی است که سبب تمایز آنها از دیگر آثار پدید آمده در گسترهٔ شعر پایداری و مقاومت می‌گردد؛ از مهمترین این شاخصها افزون بر بهره‌گیری مستقیم و غیر مستقیم او از سبکهای برجسته موجود در آیات شریف قرآن کریم، می‌توان از یک سو به وجود یک ایدئولوژی سیاسی خاص در دفترهای شعری او و از سوی دیگر به مردم‌گرایی برخاسته از این ایدئولوژی در زبان سرخ و بیان آتشین سروده‌هایش اشاره کرد که بر بنیاد جستار حاضر، اصلی‌ترین و برجسته‌ترین رگه‌های این مردم‌گرایی در سروده‌های مطر در سه محور الف) اعلام استقلال شاعر و بی‌تعلقی او به جریانهای غیر مردمی؛ ب) نمود رنج آوارگان عرب در سروده‌های شاعر؛ ج) نمود پیوند ژرف شاعر با مخاطب عرب‌تبار خویش قابل ردیابی است.

سازهای اصلی ایدئولوژی سیاسی اشعار احمد مطر عبارت است از: تشویق و تحریک ملت‌های ستمدیدهٔ عرب به بیداری و حرکت، بیان به یغما رفتن ذخایر و اموال ملت عرب و توجه به اقتصاد عربی و سطح زندگی و معیشت مردم، ترسیم فضای بستهٔ آزادی بیان در مطبوعات، بیان بی‌صلاحیت بودن و نامشروع بودن حاکمان عربی و به سخره گرفتن آنها و اشاره به نفوذ غرب و امریکا در میان کشورهای عربی.

### منابع و مأخذ

#### الف) منابع فارسی

۱. حسینی و بیدج. (۱۳۸۰ش). *نگاهی به خویش*؛ تهران: انتشارات سروش.
۲. حقوقی محمد. (۱۳۷۱ش). *شعر زمان (۲) اشعار مهدی اخوان ثالث*؛ تهران: انتشارات نگاه.
۳. حقوقی محمد. (۱۳۷۲ش). *شعر زمان ما: اشعار فروغ فرخزاد*؛ تهران: انتشارات نگاه.
۴. سپهری سهراب. (۱۳۳۰). *هشت کتاب*؛ چاپ اول، تهران: کتابخانه‌ی طهوری.
۵. شاملو، احمد. (۱۳۷۰). *گزیدهٔ اشعار*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید.
۶. منوچهریان، علیرضا. (۱۳۸۲). *ترجمه و تحلیل دیوان متن‌بی*؛ جزء اول از شرح برقوقی، چاپ اول، نشر نور علم.

#### ب) منابع عربی

۱. قرآن کریم.

٢. البستاني، فؤاد أفرام. (١٤٢٥هـ/١٣٨٣ش). *مجاني الحديثه*؛ ج ١، الطبعه الأولى، دار الفقه للطباعة و النشر.
٣. شابي، ابوالقاسم. (٢٠٠٦م). *ديوان*؛ الطبعه الأولى، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
٤. طوقان، فدوى. (١٩٨٨م). *ديوان*؛ بيروت: دارالعودة.
٥. عايش، محمّد. (٢٠٠٥م). *احمد مطر، شاعر المنفى*؛ الطبعه الأولى، بيروت: داريوسف للطباعة و النشر و التوزيع.
٦. الفاخوري، حنا. (دون تا). *تاريخ الأدب العربي*؛ ترجمه عبد المحمد آيتي، تهران: انتشارات توس.
٧. ----- (دون تا). *الجامع في تاريخ الأدب العربي، الأدب القديم*؛ بيروت: دار الجليل.
٨. مطر، احمد. (٢٠٠١م). *الأعمال الشعرية الكاملة*؛ الطبعه الثانية، بي نا.
٩. النقاش، رجاء. (٢٠٠٥م). *ثلاثون عاماً مع الشعر و الشعراء*؛ الطبعه الثانية، دارسعاد الصباح.
١٠. اليازجي، ناصيف. (٢٠٠٠م). *العرف الطيب في شرح ديوان المتنبي*؛ المجلد الثاني، الطبعه الأخيرة، دارمكتبه الهلال.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال پنجم، دوره جدید، شماره پانزدهم، بهار ۱۳۹۳

## دراسة في أفكار أحمد مطر السياسية من خلال نتاجاته الشعرية\*

احمد رضا حیدریان شهری

أستاذ مساعد بجامعة الفردوسی - مشهد

### الملخص

يعدّ أحمد مطر واحداً من معدود الشعراء الذين وضعوا أرواحهم على أكفهم ونذروا أنفسهم من أجل النهوض بالشعوب العربية الغافية. فقد سلك في مقطوعاته الشعرية الرائعة والمسماة بالافتات، درب الأنبياء الصالحين وحاول أن يذكّر الشعوب بالعواقب المريرة التي تنجم عن تولية الطالحين زمام الحكم وما يمكن أن يؤول إليه مصير الشعوب الخاضعة للطغاة والفاستدين. وذلك تأسياً بالأسلوب القرآني في التذكير بمآل مثل هذه الشعوب كعاد وثمرود وغيرهما. فيسعى في أن يوقظ الشعوب من غفوتها وسباتها العميق، ومن هنا فإنّ خطاب مطر لم يقتصر على فئة معيّنة أو شعب محدّد، بل يشمل كلّ الفئات الغافية في البلاد العربية، فشعره شعر شعبيّ، وينمّ عن المودّة التي يكتنّها الشاعر الناصح للشعوب. يسعى هذا المقال إلى دراسة العوامل التي أنجحت شعر مطر وجعلته يسكن في قلوب الناس، ثمّ يعرّج على شخصية مطر السياسية وأهمّ العناصر الإيديولوجية في شعره السياسي، وذلك بعد تقديم نبذة يسيرة عن حياة الشاعر.

الكلمات الدليلية: أحمد مطر، الشعوب الغافية، حكام الجور والفساد، النهضة.

تاريخ القبول: ۱۳۹۲/۰۲/۰۵

\* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۱/۱۱/۲۶

عنوان بريدالكاتب الإلكتروني: heidaryan@ferdowsi.um.ac.ir